



عکس: ایستا

کنجکاوی مردم

باور کنید دلم نمی‌خواهد کسی از جزئیات اتفاقی که برابم افتاده بداند. مرور هر بار این ماجرا خسته و کلافه‌ام می‌کند، اما مردم آنقدر کنجکاوند که تگو. به همه می‌گویم در یک حادثه برابم این اتفاق افتاده اما باز هم می‌پرستند.

زبان‌ها چگونه نیش می‌زنند لطفاً سؤال نکنید

گزارش

ترانه بنی یعقوب خبرنگار

حادثه یکی از چشم‌انزش را از دست داد. از آن روز بیش از ۷۰ بار اتاق عمل و جراحی می‌گوید گاهی تحمل همه اینها از شنیدن نیش مردم برایش راحت‌تر بوده: زخم‌زبان‌هایی که گاه روح و روان را به آتش کشیده و زندگی را به کامش تلخ کرده است.

رویا را همراهِ تعداد دیگری از قربانیان اسیدپاشی در ویزیت ماهانه انجمن حمایت از قربانیان اسیدپاشی می‌بینم. ۱۶ قربانی اسیدپاشی دورهم جمع شده‌اند تا توسط پزشک انجمن ویزیت شوند. معلوم نیست برای بار چندم

جراحی شوند. تصور نکنید این عمل‌ها برای بازگشت زیبایی است؛ نه، بیشتر این جراحی‌ها ترمیمی و برای بازگشت سلامتی است. مثلاً کسی در حادثه اسیدپاشی گونه‌اش را از دست داده، دیگری نیمی از لبانش را حتی کسی گونه‌هایش را. آنها جراحی می‌کنند تا دوباره بتوانند نفس بکشند، غذا بخورند و زنده بمانند. انجمن توانسته بیش از صد قربانی اسیدپاشی را در سراسر کشور شناسایی کند، هر چند تعداد آمار واقعی قربانیان را خیلی بیش از این عدد ارزیابی می‌کنند. انجمن حمایت از قربانیان اسیدپاشی فقط در ماه آذر توانست

چهار قربانی جدید را شناسایی کند؛ یک کودک ۹ ساله و ۳ زن را. این کودک ۹ ساله هم امروز در جلسه ویزیت ماهانه انجمن همراه با پدرش حضور دارد. او در جریان اسیدپاشی به یک زن آسیب دید، صرفاً برای اینکه همراه خانواده‌اش با این زن به سفر رفته بود. سه عضو دیگر هم با اینکه در سال‌های گذشته قربانی اسیدپاشی شده بودند، اما به‌تازگی با انجمن آشنا شده‌اند.

قربانی‌ها دور هم نشسته‌اند و از تجربه‌های تلخ‌شان می‌گویند؛ از جراحی‌های پایان‌ناپذیر، هزینه‌های سنگین و البته بیشتر از زخم‌زبان‌ها

که آتشش گاهی از سوزش اسید هم سهمگین‌تر است. شیوا یکی دیگر از قربانیان اسیدپاشی که توسط شوهر سابقش اسیدپاشی شده، می‌گوید: «ای بابا شما از زخم‌زبان غریبه‌ها در مترو و کوچه و خیابان می‌گویند. تازه از خودی‌ها هم این حرف‌ها را می‌شنوم. تازه از بیمارستان مرخص شده بودم و صورتم مثل لامپ نبود، خیلی بدتر بود تا بانداه‌ها را از روی صورتم برداشتم. بردارم گفت تو دیگر فقط به درد بازی توی فیلم‌های ترسناک می‌خوری، این صورت دیگر به چه دردی می‌خورد؟ نمی‌دانید چه حالی شدم. این حرف‌ها را یک غریبه به من نگفت، یک خودی و پاره‌تم به من گفت. یا خواهرانم که بارها جلوی من از زیبایی صورتم حرف می‌زنند و صورت مرا مسخره می‌کنند. مردم کوچه و خیابان را هم نگو، بارها شده کسی از کنارم رد شده و با صدای بلند خدا را شکر کرده؛ می‌دانید چرا، چون این بلا سر من آمده و سرا و نیامده است. اما نمی‌دانند با این صدای بلند خدا را شکر گفتن چه بلایی بر سر من آورده.» مادر و دختری هم که چند سال پیش قربانی اسیدپاشی همسر و پدر خانواده شده‌اند از همین حرف‌ها و پیچ‌بچه‌ها می‌گویند؛ اینکه وقتی سوار اتوبوس و مترو هستند، می‌بینند که مردم درباره‌شان پی‌پی‌سی می‌کنند و یا بارها نگاهشان می‌کنند، نگاه‌هایی که معذب‌شان می‌کند البته خیلی‌ها هم خجالت از کنار می‌گذارند و دلیل سوزن‌شان را می‌پرستند. دختر جوان آه بلندی می‌شند: «باور کنید دل‌م نمی‌خواهد کسی از جزئیات اتفاقی که برابم افتاده بداند. مرور هر بار این ماجرا خسته و کلافه‌ام

می‌کند، اما مردم آنقدر کنجکاوند که تگو. به همه می‌گویم در یک حادثه برابم این اتفاق افتاده اما باز هم می‌پرستند. باز هم کنجکاوی می‌کنند آیا فقط نمی‌توانند ما را ببینند و از کنارمان بگذرند، این بحث حسابی بین بچه‌ها بالا گرفته، تجربه‌ای که همه بچه‌ها بارها و بارها آن را سرگذرانده‌اند. یاد سمیه مهری می‌افتم، قربانی همت‌آباد بسم. او همراه دختر دو ساله‌اش رعنا در این حادثه تلخ آسیب جدی دید و برای درمان مجبور بود بارها و بارها به تهران سفر کند و رنج سفر و سختی‌های هر بار جراحی را به جان بخرد و در این مسافرخانه و آن مسافرخانه ساکن شود. سمیه چند سال قبل به خاطر عفونت‌های ناشی از زخم‌های اسید درگذشت. سمیه در سفرهای پایان عمر کوتاهش روسری‌اش را روی صورتمش می‌کشید و در شهر تردد می‌کرد، وقتی از او می‌پرستید چرا این‌طور صورتمت را قیام می‌کنی؟ جواب می‌داد دیگر از کنجکاوی‌های مردم درباره‌ی صورت و ظاهر خسته شده‌ام، بس که توضیح داده‌ام چه اتفاقی برای من افتاده. چرا مردم راحت‌مان نمی‌گذارند. دل‌سوزی و ترحم کسی را نمی‌خواهم. محسن یکی دیگر از قربانی‌ها است که همکاریش رویش اسید پاشیده: «به‌خاطر اسیدپاشی بینایی یکی از چشم‌ان‌م را از دست دادم و نیمی از صورتم هم سوخت با نگاه‌ها و نچ‌نچ کردن‌های مردم، با حرف‌هایشان، گاهی همه لذت زندگی‌ام را از دست می‌دهم. هر آدمی با معلولیت، با سوختگی در صورت و هر تفاوتی در ظاهر یا دیگران، حق زندگی و لذت بردن از زندگی‌اش را دارد. هر آدمی یک



ای بابا شما از زخم‌زبان غریبه‌ها در مترو و کوچه و خیابان می‌گویند. من از خودی‌ها هم این حرف‌ها را می‌شنوم. تازه از بیمارستان مرخص شده بودم و صورتم مثل لامپ نبود، خیلی بدتر بود تا بانداه‌ها را از روی صورتم برداشتم. بردارم گفت تو دیگر فقط به درد بازی توی فیلم‌های ترسناک می‌خوری، این صورت دیگر به چه دردی می‌خورد؟

جوری معنای لذت بردن و زیبایی در زندگی را درک می‌کنند، اما ما با یک جمله می‌توانیم تمام شخصیت یک فرد را زیر سؤال ببریم. بارها از کنار من گذشته‌اند و گفته‌اند آخی... چند وقت پیش در آرایشگاه وقتی داشتم موهایم را کوتاه می‌کردم، شنیدم که چند نفر گفتند دیگر تو چرا موهایت را کوتاه می‌کنی و هر دو خندیدند، چرا من نباید به خودم برسیم؟ من مردی بودم که پیش از اسیدپاشی همیشه آراسته لباس می‌پوشیدم و به خودم می‌رسیدم، چرا الان نباید آراسته باشم؟ جامعه ما تفاوت‌ها را به سختی درک می‌کند و می‌پذیرد. کاش از کودکی به بچه‌هایمان این تفاوت‌ها را آموزش بدهیم. من بارها دیده‌ام مادر و پدری که خودش با این تفاوت‌ها درست برخورد نمی‌کند، چه سوخته را بپذیریم.»

حمید هم صورتم سوخته او در ادامه حرف‌های بچه‌ها می‌گوید: «این حرف‌ها و حدیث‌ها دامن همه‌مان را می‌گیرد نشد یک روز سوار مترو بشوم و کسی نپرسد چرا این‌طور شده‌ای؟ گاهی به سوخی می‌گویم زیر قابلمه زیاد بود سوختم، گاهی می‌گویم تصادف کرده‌ام. آدم حوصله‌ناش نمی‌گیرد دائم قصه زندگی‌اش را بگوید نمی‌شود فقط از کنار هم عبور کنیم و چیزی نگویم.» رویا هم در ادامه حرف‌های بچه‌ها می‌گوید: «به خانمی که در مترو گفت دیدن صورتم اذیتم می‌کند گفتم، اینکه سعی کن آدم‌هایی متفاوت با ظاهر خودت را بپذیری، چون آنها هم درست به اندازه تو در این جامعه حق زندگی دارند. با این پیچ‌بچه‌ها و تفاوت‌ها با باعث می‌شوید آدم‌های متفاوت شما خانه‌نشین شوند. سعی کنیم هم‌دیگر را با تفاوت‌هایمان دوست داشته باشیم. گاهی فقط از کنار هم بگذریم و چیزی نگویم.»



محسن یکی دیگر از قربانی‌ها است که همکاریش رویش اسید پاشیده: «به‌خاطر اسیدپاشی بینایی یکی از چشم‌ان‌م را از دست دادم و نیمی از صورتم هم سوخت با نگاه‌ها و نچ‌نچ کردن‌های مردم، با حرف‌هایشان، گاهی همه لذت زندگی‌ام را از دست می‌دهم.»

جدول سودوکو | ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

Sudoku puzzle grid with 9x9 cells and numbers 1-9. Includes text for 'جدول سودوکو' and 'جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است.

جدول سودوکو شماره ۸۱۴۶

جدول سودوکو شماره ۸۱۴۶

جدول سودوکو شماره ۸۱۴۶

جدول سودوکو شماره ۸۱۴۶

جدول سودوکو شماره ۸۱۴۶

جدول سودوکو شماره ۸۱۴۶

جدول سودوکو شماره ۸۱۴۶